

مقایسه افعال خارق عادت نفس از دیدگاه مولوی و صدرالمتألهین

محمدرسول احمدی*


چکیده

افعال خارق عادت، افعالی هستند که برخلاف روش رایج طبیعت و خارج از نظم علل و معلول‌های طبیعی انجام می‌پذیرند و علل تحقق آن‌ها برای انسان ناشناخته و غیرقابل دسترسی است. این پژوهش به دنبال آن است که افعال خارق عادت را از دیدگاه مولوی و صدرالمتألهین بررسی کرده و نقاط اشتراک و تفاوت این دو دیدگاه را در این باره روشن سازد. یافته‌های پژوهش نشان داد که صدور افعال خارق عادت توسط انسان از دیدگاه هر دو اندیشمند یادشده، اولاً ممکن است و ثانیاً تحقق یافته است. نفس انسان با ریاضت و کاستن از اشتغال و تعلق به طبیعت، می‌تواند به توانمندی‌های فراطبیعی دست یابد. اما تفاوت دیدگاه آنان این است که از نگاه مولوی، در همه افعال و آثار، خداوند یگانه مؤثر و فاعل است؛ جز اینکه فاعلیت او در افعال طبیعی در پرده اسباب ظاهری پنهان گشته و در افعال خارق عادت آشکار می‌شود. اما از دیدگاه صدرالمتألهین افعال خارق عادت برحسب مراتب سه‌گانه انسان طبقه‌بندی می‌شود و انسان می‌تواند با سیر اشتدادی و وجودی به کمالات فراطبیعی دست یابد. از سوی دیگر، بعضی از افعال خارق عادت، مطلق، نامحدود و غیرقابل معارضه‌اند و بعضی از آن‌ها محدود و قابل معارضه‌اند.

واژگان کلیدی: خارق عادت، معجزه، کرامت، مولوی، صدرالمتألهین.

*. دانش آموخته دوره دکترای فلسفه اسلامی، مجتمع آموزشی عالی حکمت و مطالعات ادیان، جامعه المصطفی العالمیه

ahmadimrasoul@gmail.com

 orcid.org/0009-0009-1275-6415

مقدمه

افعال خارق عادت به افعالی گفته می‌شود که برخلاف رویه و سنت طبیعت و برخلاف نظم علل و معلول‌های طبیعی انجام می‌پذیرند. علل این‌گونه افعال، فراطبیعی و فراحسی بوده و چگونگی انجام آن برای عموم مردم ناشناخته است.

بحث چپستی افعال خارق عادت و چگونگی انجام آن‌ها در متون دینی و تاریخی مانند قرآن کریم و روایات امامان معصوم علیهم‌السلام و بعضی آثار کلامی، فلسفی و عرفانی، همچون آثار عرفانی و فلسفی مولانا جلال‌الدین بلخی و محمدبن ابراهیم شیرازی بحث شده است.

هدف این مقاله بررسی و مقایسه اندیشه عرفانی مولوی به‌عنوان یکی از عرفا و شعرای برجسته و صدرالمتألهین شیرازی به‌عنوان حکیم و فیلسوفی ممتاز، درباره افعال خارق عادت نفس است. این مسئله تاکنون به‌صورت تطبیقی مورد بحث و پژوهش قرار نگرفته است و از این‌ نظر، موضوعی جدید به‌شمار می‌آید. بنابراین سؤال پژوهش این است که افعال خارق عادت در اندیشه فلسفی مولوی و صدرالمتألهین چگونه تبیین می‌شود و چه تفاوتی میان دیدگاه آن‌ها وجود دارد؟ این تحقیق به روش توصیفی - تحلیلی انجام شده است.

مفهوم خارق العاده

واژه خارق العاده (supernatural) از واژه خرق گرفته شده که به‌معنای شکافتن و پاره کردن است (طریحی، ۱۴۱۶، ج ۵، ص ۱۵۳). خرق عادت یعنی فعلی که برخلاف عادت و به‌صورت ناگهانی اتفاق می‌افتد. از این‌ رو، خارق العاده به اموری گفته می‌شود که رخ دادن آن‌ها به‌طور عادی امکان‌پذیر نبوده و محال به‌نظر می‌رسند (دهخدا، ۱۳۷۷، ج ۶، ص ۹۲۹۵). همچنین در زبان رایج بر کسی که بسیار بخشنده باشد نیز خارق گفته می‌شود و «خارقُ الطبیعة» یعنی خارق العاده و شگفت‌انگیز (بستانی، ۱۳۷۵، ص ۳۵۲). افعال خارق العاده برپایه این معنا، هم شامل افعال خارق عادت حقیقی و واقعی می‌شوند، مانند معجزات و کرامات و هم شامل افعال شگفت‌انگیزی که از راه طبیعی و تدابیر علمی انجام می‌گیرند، مانند حرکات نمایشی ورزشکاران در یک برنامه تفریحی و... درحالی که این‌گونه افعال در اصطلاح کلامی و فلسفی و عرفانی، افعال خارق العاده به‌شمار نمی‌آیند.

اما در اصطلاح فلسفی و عرفانی با توجه به مطالب بالا، خارق عادت این‌گونه تعریف شده است: آنچه خلاف سنت طبیعت است یا امری که برخلاف نظم طبیعت و نظام علل و معلول‌ها باشد (سجادی،

۱۳۷۳، ج ۲، ص ۷۸۱) یا افعالی که برخلاف سنت و نظم طبیعت و برخلاف نظم علل و معلول‌های طبیعی به وجود می‌آیند. به عبارت دیگر به افعالی خارق العاده گفته می‌شود که از طریق علل و اسباب طبیعی انجام نمی‌شوند. بنابراین افعال خارق عادت برخلاف نظام مطلق علت و معلول نیستند، بلکه برخلاف نظام علی و معلولی طبیعی هستند. از این رو، علت‌های فراحسی و فراطبیعی نفی نشده است. اگر در این تعریف، از عبارت «برخلاف نظام علت و معلول» استفاده شده، منظور علت و معلول طبیعی است. در حالی که در نظام عالم هستی هیچ افعالی بدون علت تحقق نمی‌یابند، چه افعال خارق العاده باشد و چه غیر آن؛ تنها تفاوتشان در علل طبیعی و فراطبیعی است. در افعال عادی، علت‌ها برای انسان معلوم و روشن است؛ ولی در افعال خارق العاده، علت‌ها فراطبیعی و فراحسی‌اند و از طریق غیر مجرای طبیعی انجام می‌پذیرند و علت آن‌ها هم برای انسان ناشناخته و غیرقابل دسترسی است. به همین جهت، افعال خارق عادت به شکلی انجام می‌پذیرند که گویا این گونه افعال برخلاف نظام علی و معلولی در عالم هستی تحقق پیدا کرده‌اند و درحقیقت چنین نیستند، مانند معجزه‌های انبیای الهی که علت‌های آن برای ما روشن نیست و کسی نمی‌تواند به آن علت‌ها دسترسی پیدا کند.

در علم کلام نیز افعال خارق العاده براساس تعریف یادشده تحلیل می‌شود؛ ولی رویکرد متکلمان به افعال خارق العاده تبیین علی و معلولی نیست؛ چون متکلمان علت و معلول مصطلح فلسفی را نمی‌پذیرند و افعال خارق عادت مانند معجزه را معلول علتی نمی‌دانند، بلکه آن‌ها را ناشی از فاعلیت الهی می‌دانند؛ به همین جهت آنان به آثار و کارکرد افعال خارق العاده توجه می‌کنند.

انواع افعال خارق عادت

اکنون باید به صورت گذرا به انواع و گونه‌های مختلف افعال خارق عادت اشاره شود؛ اما تبیین همه این افعال به صورت جامع و کامل از گنجایش این پژوهش خارج است.

انواع افعال خارق عادت را به یک اعتبار می‌توان چنین دسته‌بندی کرد: اگر افعال خارق العاده از فرد مسلمان صادر شود و همراه کمال و عرفان باشد، به آن «معونت» گفته می‌شود؛ اگر همراه کمال و عرفان نباشد، سه حالت دارد، یا این انجام این افعال همراه با ادعای نبوت است که به آن «معجزه» گفته می‌شود و یا پیش از ادعای نبوت است که به آن «ارهاص» گفته می‌شود و چنانچه این انجام این افعال بعد از ادعای نبوت صورت گرفته باشد، «کرامت» نامیده می‌شود. اما اگر این افعال به دست فرد کافر انجام شود، چنانچه موافق ادعای وی باشد، «استدراج» و اگر مخالف ادعایش باشد، «اهانت» نام دارد.

(تهانوی، ۱۹۹۶، ج ۱، ص ۷۳۰). البته کرامت اختصاص به پیامبران الهی ندارد و شامل امامان معصوم علیهم‌السلام و سایر اولیای الهی و برخی عالمان، عارفان حکیمان و مؤمنان نیز می‌شود. صدرالمتألهین معتقد است خرق عادت از غیر ولی هم صادر می‌شود. او افعال خارق عادت را به اقسام گوناگونی تقسیم می‌کند و معجزه را مخصوص پیامبران می‌داند که در کنار ادعای نبوت و همراه با تحدی است، ولی کرامت را ویژه پیامبران نمی‌داند؛ زیرا کرامت همراه با ادعای نبوت و تحدی نیست. وی در این باره می‌گوید: «لیس عندنا من شرط الولاية ظهور الكرامة و خوارق العادة و ربما يظهر خرق العادة من غیر الولی أيضاً» (صدرالدین شیرازی، ۱۳۶۳، ص ۴۸۸).

در اینجا نخست افعال خارق عادت از دیدگاه مولوی و بعد ملاحظه‌ها بررسی می‌شود و سپس نوبت به ارزیابی و نتیجه‌گیری می‌رسد.

افعال خارق‌العاده از دیدگاه مولوی

مولوی صدور افعال خارق عادت را امری مسلم می‌داند و آن‌ها را به معجزه و غیرمعجزه تقسیم می‌کند و صدور معجزه را ویژه پیامبران الهی می‌داند (مولوی، ۱۳۷۵، ب، دفتر پنجم، بیت ۱۵۴۴-۱۵۴۶)؛ ولی صدور کرامت را از همه پیامبران و اولیای الهی ممکن می‌داند (همان، دفتر سوم، بیت ۲۵۰۲). اما در اندیشه مولوی، افعال خارق عادت از نفس انسان سرمی‌زند، نه از جسم او. اگرچه مولوی انسان را دارای دو ساحت جسمی و روحی می‌داند، ولی حقیقت آدمی را به روح وی نسبت می‌دهد (همان، دفتر اول، بیت ۸). به همین جهت مولوی منشأ افعال خارق عادت را در نفس و روح انسان به‌عنوان یک سبب امکانی در تجلیات الهی نسبت می‌دهد، اما معتقد است که علت اصلی معجزه و کرامت از طریق عنایت الهی است که برای انسان کامل و پاک و مقدس اعطا می‌شود؛ چون انسان تجلی و مظهر اوصاف آیات خداوند و مظهر قدرت و جامع اسما و صفات اوست (همان، دفتر ششم، بیت ۳۱۳۸-۳۱۳۹) که در این صورت معجزه و کرامت الهی در دست پیامبران، موجب هدایت بشر می‌شود. انسان با کشف و شهود اسما و صفات الهی به عالی‌ترین مرتبه کمال و معرفت می‌رسد و به اسرار و اسباب عالم غیب و شهادت آگاه می‌شود و به مقام قرب و فنای الهی می‌رسد و این فیوضات الهی را دم‌به‌دم مشاهده می‌کند؛ زیرا «انسان اسطرلاب حق است، چون او را حق تعالی به خود عالم و دانا و آشنا کرده باشد، از اسطرلاب وجود خود، تجلی حق و جمال بی‌چون را دم‌به‌دم و لمح به لمح مشاهده می‌کند و هرگز آن جمال از این آینه خالی نباشد» (همو، ۱۳۷۵ الف، ص ۳۲). از این رو، سجود و کرنش ملائک در مقام

شامخ انسان کامل، پرده از یک واقعیت هستی برمی‌دارد که اوج درجه متعالی انسان کامل را در چینش نظام هستی مشخص و معرفی می‌کند؛ لذا مولوی معتقد است که قدرت انسان از طریق معرفت و آگاهی براساس عقل کلی به دست می‌آید چنان که می‌گوید:

جان نباشد جز خیر در آزمون	هرکه را افزون خبر جانش فزون
جان ما از جان حیوان بیشتر	از چه ز آن رو که فزون دارد خیر
پس فزون از جان ما جان ملک	کاو منزله شد ز حس مشترک
و ز ملک جان خداوندان دل	باشد افزون تو تحیر را بهل
ز آن سبب آدم بود مسجودشان	جان او افزون تر است از بودشان
ور نه بهتر را سجود دون تری	امر کردن هیچ نبود در خوری
کی پسندد عدل و لطف کردگار	که گلی سجده کند در پیش خار
جان چو افزون شد گذشت از انتها	شد مطیعش جان جمله چیزها

(همو، ۱۳۷۵، ب، دفتر دوم، بیت ۳۳۲۶-۳۳۳۳).

جان و نفس انسان، چیزی نیست جز علم و آگاهی و کمالات معنوی که از طریق تجربه‌های اخلاقی و معنوی کسب می‌کند. در نتیجه کسی که دارای کمال و آگاهی بیشتر باشد، روح و جان او نیز کامل تر خواهد بود. روح انسان، کامل تر و قوی تر از روح حیوانات است؛ زیرا علم و معرفت و آگاهی و کمال روح انسانی از روح حیوانی بیشتر است. روح فرشتگان از روح انسان عادی کامل تر و فزون تر است؛ زیرا فرشتگان از حس مشترک بین انسان و حیوان پاک و منزله‌اند. اما روح انسان کامل، از فرشتگان نیز کامل تر و قوی تر است. به همین دلیل روح انسانی مورد سجود فرشتگان قرار گرفته است؛ چون سجده کردن کامل تر در برابر کوچک تر بی‌معناست و همیشه سرفرود آوردن، در برابر عظمت و بزرگی است. طبق اقتضای لطف و عدالت الهی، گُل نباید در برابر خار سجده کند. البته انسان می‌تواند با عبادت و ریاضت پیوسته در حال شکوفایی، رشد و ترقی باشد و این ظرفیت را دارد که از مقام فرشتگان بالاتر رود؛ ولی فرشتگان اگرچه مجردند، رشد و تکامل ندارند.

انسان به دلیل همین مرتبه و جایگاهش، هرگاه روحش کامل تر و قوی تر شود و به کمال بی‌نهایت برسد، بقیه موجودات فرمان بردار او می‌شوند و انسان در آن‌ها به گونه‌ای تصرف می‌کند که موجب خرق عادت می‌شود. از این آیات مولوی استفاده می‌شود که علم و معرفت انسان از عقل جزئی و عقل نظری آغاز شده، تا به مرتبه عقل کلی و عقل شهودی می‌رسد. هنگامی که انسان با عقل کلی متحد شود،

می‌تواند به اسرار عالم غیب آگاه شود و توانایی بر انجام افعال خارق عادت پیدا کند. در ابیات مولوی منظور از عقل شهودی، ادراک و مشاهده بالاترین حقایق کلی است که متصل به مبادی عالیه است و آن حقایق را مشاهده می‌کند. به‌هرحال انسان در سیر صعودی، پله‌پله به مرتبه عقل کلی می‌رسد که بالاترین مرتبه از کمال و معرفت است و او در این باره می‌گوید:

عقل جزوی گاه چیره گه نگون عقل کلی ایمن از ریب المنون

(همان، دفتر سوم، بیت ۱۱۴۵)

عقل جزئی در حال تغییر و تحول است. گاهی غالب و گاهی مغلوب می‌شود؛ پس همراه با خطا و اشتباه است؛ ولی عقل کلی از هرگونه خطا و اشتباه مصون است. منظور از عقل جزئی همان عقل بحثی است، ولی منظور از عقل کلی، عقل شهودی و عقل نوری است. مراد از عقل کلی، عقل نوری و عقل شهودی، درک بالاترین مرتبه حقایق و مشاهده حقایق هستی است که به سبب اتصال به مبادی عالیه، حقایق را بی‌پرده درک و مشاهده می‌کند. گاهی از آن به عقل نوری، گاهی به عقل کلی و عقل شهودی تعبیر می‌شود. مولوی در این باره می‌گوید:

مر ترا عقل است جزوی در نهان کامل العقلی بجو اندر جهان
جزو تو از کل او کلی شود عقل کل بر نفس چون غلی شود

(همان، دفتر اول، بیت ۲۰۵۲-۲۰۵۳)

مولوی در این ابیات، اشاره به شیوه سیر تکاملی انسان دارد. او می‌گوید: اگر انسان به عالی‌ترین کمال برسد، باید از عقل جزئی عبور کند و به عقل کلی برسد. وی می‌گوید تا در درون انسان عقل جزئی باشد، نمی‌تواند به تکامل برسد؛ زیرا عقل جزئی همراه با خطا و اشتباه است. پس برای سیر تکامل، باید شخصی را به‌عنوان سالک و مرشد پیدا کند که عقلی کلی داشته باشد تا بتواند انسان را برای رسیدن به کمال عالیه راهنمایی و کمک کند. از این رو می‌گوید: عقل جزئی تو از عقل کل او کلی شود، اگر عقل کل بر نفس انسان چیره گردد، مانع سرکشی می‌شود. مولوی گاهی از اتصال نفس به مبادی عالیه، به اتحاد عالم و معلوم تعبیر می‌کند؛ زیرا نفس انسان از این راه به عالی‌ترین مرتبه کمال و معرفت می‌رسد که قدرت بر ایجاد افعال خارق عادت پیدا می‌کند. او در این باره می‌گوید:

ای برادر تو همان اندیشه‌ای ما بقی تو استخوان و ریشه‌ای
گر گل است اندیشه‌ی تو گلشنی ور بود خاری تو همیشه‌ی گلخنی

(همان، دفتر دوم، بیت ۲۷۷-۲۷۸)

هویت و وجود واقعی نفس انسان، به علم و معرفت و کمال او بستگی دارد. اگر کمال درونش گُل باشد انسان وجودش گُل است و اگر درونش خار باشد وجودش گلخن است. این ابیات به اتحاد عاقل و معقول اشاره دارد.

البته این قدرتمندی انسان کامل در ایجاد افعال خارق عادت و به‌ویژه درباره معجزه و کرامات، به اذن الهی شکل می‌گیرد؛ زیرا اختیار انسان به‌صورت مطلق نیست، بلکه امری نسبی است که با اذن خداوند می‌تواند چنین تصرفی در عالم داشته باشد. مولوی معتقد است که نفس انسان کامل در اثر کسب کمالات به مقام فنا رسیده است و صلاحیت دریافت معجزات و کرامات الهی را دارا شده است. نفس ناطقه نمی‌تواند به مقام فنا برسد، مگر اینکه پرستش و ریاضت‌های عبادی و معرفتی را طی کرده باشد. انسان براساس همین سیر سلوک معرفتی، منازل و مراتب سلوکی را یکی پس از دیگری سپری می‌کند تا به مقام فنای فی‌الله می‌رسد. از این‌روست که نفس ناطقه انسان منشأ ایجاد افعال خارق عادت می‌شود. او در این باره می‌گوید:

هیچ کس را تا نگردد او فنا نیست ره در بارگاه کبریا
چیسست معراج فلک این نیستی عاشقان را مذهب و دین نیستی

(همان، دفتر ششم، بیت ۲۳۲-۲۳۳)

هیچ‌کسی را به درگاه عظمت الهی راه نیست، مگر اینکه به بارگاه کبریا او فانی شود. نیستی، معراج و نردبان آسمان است. نیستی، مذهب و آیین عاشقان است. اگر نفس ناطقه انسان به این مقام برسد، به اوج قدرت و قوت می‌رسد. البته قدرت و توانایی بر انجام افعال خارق عادت، هدف غایی انسان نیست، همان‌طوری که قدرت انسان بر افعال عادی کمال غایی انسان شمرده نمی‌شود. هدف مهم انسان، از رسیدن به کمال و معرفت، قرب الهی است که سعادت ابدی در آن نهفته است.

از سوی دیگر در اندیشه مولوی، خداوند متعال در همه افعال و آثار خود یگانه مؤثر و فاعل است. جز اینکه فاعلیت او در افعال طبیعی در پرده اسباب ظاهری، پنهان گشته است؛ ولی در افعال خارق عادت این سببیت ظاهر و آشکار می‌شود؛ از این‌رو، خداوند سبب‌سازی می‌کند و افعال و کارهایش را از طریق اسباب و مسببات طبیعی انجام می‌دهد و گاهی سبب‌سوزی می‌کند، افعال و کارهایش را از طریق اسباب و مسببات فراطبیعی و فراحسی انجام می‌دهد که به آن افعال خارق عادت گفته می‌شود. مولوی در این باره می‌گوید:

از سبب سوزیش من سودایی‌ام در خیالاتش چو سوفسطایی‌ام

(همان، دفتر اول، بیت ۵۴۸)

من از سبب‌سوزی خداوند متعال دچار حیرت و تعجب شده‌ام که بعضی افعال را از مجاری غیرطبیعی به ظهور می‌رساند و آشکار می‌کند و از خیالاتش دچار شک و تردید (سوفسطایی) شده‌ام؛ زیرا وقتی انسان عارف، فعل خداوند را مستقیم مشاهده می‌کند، اسباب و مسببات ظهورات و تجلیات او را خیالی بیش نمی‌بیند. کریم زمانی در این باره می‌گوید:

خداوند که مسبب‌الاسباب است گاه علل و اسباب طبیعی را از کار می‌اندازد و فعلی غیر معتاد را به ظهور می‌رساند، نظیر معجزه که نوعی سبب‌سوزی و خرق عادت طبیعی است. این افعال ظاهراً متناقض، آدمی را از جزمیت در داوری امور جاریه دور می‌کند. بنابراین همان‌گونه که بعضی از شکاکان سوفسطایی، حقیقت وجودی حسیات و بدیهیات را منکرند. عارف نیز که فعل بی‌واسطه الهی را مشاهده می‌کند و جز خدا هیچ نمی‌بیند، تمامی سبب‌ها را خیالاتی می‌پندارد که خدا آفریده است (زمانی، ۱۳۹۸، ج ۱، ص ۲۰۸).

در نتیجه تنها موجود مطلق و فاعل علی‌الاطلاق خداوند متعال است؛ اما گاهی سبب‌سازی کرده و اراده می‌کند که افعال از مجاری اسباب و مسببات طبیعی انجام‌پذیرند، مانند افعال عادی و معمولی انسان که از مجرای اسباب و مسببات طبیعی صورت می‌گیرد. گاهی خداوند متعال سبب‌سوزی می‌کند که بعضی افعال از طریق اسباب و مسببات فراطبیعی و فراحسی انجام پذیرد، مانند افعال خارق عادت که برای انسان‌ها، ناشناخته و غیرقابل دسترسی است.

مولوی معجزات و کرامات پیامبران و اولیای الهی را از نوع خارق عادت می‌داند که از طریق اسباب و مسببات فراطبیعی و فراحسی انجام می‌پذیرند:

بیشتر احوال بر سنت رود	گاه قدرت خارق سنت شود
سنت و عادت نهاده با مزه	باز کرده خرق عادت معجزه
صد هزاران معجزات انبیا	کان نگنجد در ضمیر و عقل ما

(مولوی، ۱۳۷۵، ب، دفتر پنجم، بیت ۱۵۴۴-۱۵۴۶)

مولوی تغییرات و تحولات عادی نظم جهان هستی را به سنت و تغییرات غیرعادی و افعال خارق عادت را به خارق سنت تعبیر کرده است. البته باید توجه داشت که همه رخدادها جهان هستی، براساس نظم دقیق و همراه با اسباب و مسببات است، اگرچه علت و سبب بعضی از اتفاقات و رخدادها برای اکثر افراد انسان مخفی است که در این عالم برخلاف رویه و سنت عادی شمرده می‌شود. علت آن، نداشتن علم و آگاهی اکثر انسان‌ها بر علت و سبب حقیقی آن است؛ وگرنه نظم این عالم از طریق خداوند،

همچنان در حال فیضان و به‌صورت دقیق، ساری و جاری است. از این‌روست که اصلی‌ترین علت و سبب در ایجاد معجزه، خداوند است؛ اما نقش نفس ناطقه در ایجاد فعل اعجاز، علت معدّه آن است؛ لذا از دیدگاه مولوی در نظام عالم هستی، جبر مطلق معنا ندارد؛ بلکه او قائل به اختیار است و می‌گوید:

این که فردا این کنم یا آن کنم این دلیل اختیار است ای صنم

(همان، بیت ۳۰۲۴)

چنان‌که در ابیات پیشین آمده است: هزاران معجزات پیامبران از سوی خداوند است؛ زیرا این معجزات در قلب و عقل ما نمی‌گنجد؛ بلکه قابلیت و ظرفیت بالاتری لازم است و این قابلیت و ظرفیت در ضمیر و قلب و عقل پیامبران الهی وجود دارد. بنابراین محل این معجزات باید قلب و عقل پیامبران الهی باشد.

مولوی در جای دیگر، علت اعطای معجزه را تحدی و مبارزه‌طلبی دانسته و از آن تعبیر به امتحان دشمنان پیامبران الهی می‌کند؛ زیرا همواره در عصر پیامبران، گروهی در جامعه بودند که از اطاعت آن‌ها سرپیچی کرده و برای پذیرش دعوت آن‌ها، بهانه می‌تراشیدند و معجزه می‌خواستند. وی می‌گوید:

انبیاء را امتحان کرده عادات تا شده ظاهر از ایشان معجزات
جان جمله معجزات این است خود کو بیخشد مرده را جان ابد

(همان، دفتر چهارم، بیت ۳۱۰-۳۱۱)

در اندیشه مولوی منشأ افعال خارق عادت را باید در درون نفس انسان جستجو کرد که کامل‌ترین مظهر آن، نفس پیامبران الهی است. او در این باره می‌گوید:

کار و بار انبیا و مرسلون هست از افلاک و اخترها برون
تو برون رو هم ز افلاک و دوار و آن‌گهان نظاره کن آن کار و بار

(همان، دفتر ششم، بیت ۳۴۴۷-۳۴۴۸)

درجه و مرتبه افعال و عملکرد پیامبران و رسولان الهی، از افلاک و آسمان‌ها و اختران و ستارگان بالاتر و برتر است. وقتی انسان از این چرخ آسمان‌ها و ستارگان بالاتر رود، عظمت و جلال و جمال جایگاه پیامبران الهی را تماشا می‌کند. از مفهوم این ابیات فهمیده می‌شود که نفس ناطقه پیامبران الهی، به مراتب بالاتر از سایر انسان‌هاست؛ زیرا در فطرت و درون نفس پیامبران، اسرار و رازهایی نهفته است که ممکن است در درون انسان‌های پایین‌تر وجود نداشته باشد و اگر وجود داشته باشد، در حد و مرتبه پیامبران الهی نیست. پس منشأ افعال خارق عادت که در درون پیامبران الهی وجود دارد، نسبت به

افراد عادی به مراتب عالی‌تر است.
مولوی در مثنوی و سایر آثارش، انواع افعال خارق عادت را ذکر کرده است که از جمله آن‌ها معجزات و کرامات پیامبران و اولیای الهی‌اند.

افعال خارق عادت از دیدگاه صدرالمتألهین

ملاصدرا انسان را دارای دو ساحت جسمی و روحی می‌داند و معتقد است انسان براساس حرکت جوهری و اشتداد وجودی، در حال رشد و شکوفایی است. هنگامی که انسان با کسب کمال به درجه عقلی برسد و با عقل فعال متحد شود، نفس انسان به مبادی عالی‌ه متصل می‌شود (صدرالدین شیرازی، ۱۳۶۸، ج ۸، ص ۳۹۵) و قدرت بر انجام افعال خارق عادت پیدا می‌کند؛ زیرا شأن نفس انسان ایجاب می‌کند که با اتحاد به عقل فعال به اندازه ظرفیت وجودی خود جمیع حقایق را درک کند (همان، ج ۳، ص ۳۳۸). کسب کمال با دو بال عقل عملی و نظری برای انسان مقدور است. عقل نظری دارای مراتب زیر است:

الف) عقل هیولانی؛ عقل در این مرتبه قوه محض است و آمادگی پذیرش هر نوع ادراک را دارد؛ ولی از هر نوع صور ادراکی بالفعل خالی است (همو، ۱۳۷۵، ص ۲۰۲).

ب) عقل بالملکه؛ در این مرتبه، عقل از طریق تصور و تصدیق بدیهیات به کشف مجهولات خود می‌پردازد (همو، بی‌تا، ص ۲۴۲).

ج) عقل بالفعل؛ نفس انسان با تأمل در مرتبه عقل بالملکه و همراه با تأییدات الهی به مرتبه‌ای از کمالات دست می‌یابد که حیات عقلی او به فعلیت می‌رسد و هرگاه اراده کند، بدون نیاز به تفکر و اندیشه، معقولات کسب‌شده را به شکل بالفعل مشاهده و درک می‌کند (همو، ۱۳۷۵، ص ۲۰۵-۲۰۶).

د) عقل مستفاد؛ همان‌گونه که نفس در مرتبه عقل بالفعل، معقولات را بدون نیاز به امر دیگری درک و مشاهده می‌کرد، در مرتبه عقل مستفاد به مرتبه بالاتر به کمک عقل فعال، معقولات را مشاهده می‌کند. درحقیقت عقل مستفاد همان عقل بالفعلی است که معقولات را با اتصال به عقل کلی و عقل فعال مشاهده می‌کند. از آنجا که عقل مستفاد از مافوق خود برای مشاهده معقولات استفاده می‌کند، عقل مستفاد نامیده می‌شود (همان، ص ۲۰۷-۲۰۸).

کمال قوه عقل عملی عبارت‌اند از:

الف) تهذیب ظاهر؛ یعنی انسان براساس دستورات شرعی عمل کرده و به کمالات می‌رسد (همو،

۱۳۵۴، ص ۲۷۵).

ب) تهذیب باطن؛ یعنی نفس انسان، به سبب تهذیب قلب و تطهیر باطن، خود را از ملکات ردیه و اخلاق دنیه دور می‌کند (همان) تا مانع اتصال به مبادی عالیه نشود.

ج) آراستن باطن به صفات و ملکات حسنه؛

د) فنای فی‌الله؛ یعنی انسان با مشاهده کمال مطلق الهی، خود را در او مستغرق می‌داند و همه کمالات را افاضه از فیض وجود او می‌داند (همو، ۱۳۷۵، ص ۲۰۷).

با توجه به مطالب گفته شده، ملاصدرا افعال خارق عادات را به سه نوع عقلی، خیالی و حسی دسته‌بندی می‌کند.

۱. افعال خارق عادت عقلی

قوه تعقل چنانچه به کمال برسد، می‌تواند موجب افعال خارق عادت در انسان شود. کمال قوه تعقل در انسان، اتصال به ملاً اعلا و مشاهده ملائکه مقرب است؛ یعنی در کمال قوه تعقل، نفس ناطقه انسان در جهت قوه نظری از حیث صفا و درخشش به عالی‌ترین مرتبه وجود می‌رسد که شباهت کامل به روح اعظم پیدا می‌کند. در نتیجه این اتصال، علم الهی بدون آموزش بشری، از سوی خداوند متعال برای نفس ناطقه انسان به صورت علم لدنی افاضه می‌شود و نور این عقل به سبب نور عقل فعال منور می‌شود. به همین جهت نفس ناطقه انسان بدون تأمل و تفکر به سبب علم لدنی، به کوتاه‌ترین زمان ممکن، اموری را که اراده می‌کند، انجام می‌دهد؛ زیرا نفس ناطقه انسان بر اثر قوه عقلی، ظرفیت و استعداد سیر صعودی به کمال عالیه را دارد. هنگامی که نفس انسان بر اثر عبادت و ریاضت و یا امور دیگری مانند علم لدنی به بالاترین مرتبه ادراک عقلی یا عقل کلی برسد یا به کمال قوه تعقل برسد، در این صورت به مبادی عالیه متصل می‌شود و این اتصال سبب می‌شود که انسان قدرت عقلی و علمی بر اسباب و علل افعال مختلف، از جمله افعال خارق عادت پیدا کند و آن را انجام دهد. ممکن است گاهی از آن به علمی لدنی تعبیر شود؛ به این معنا که انسان گاهی از کوتاه‌ترین راه به این علم دست می‌یابد و بر بعضی از امور و اسباب و علل غیرطبیعی آگاه می‌شود و بر آن اسباب و علل اثر می‌گذارد؛ درحالی که علم لدنی انسان محدود است، ولی علم الهی نامحدود و مطلق است. این نوع ادراک شریف‌ترین و عالی‌ترین کمال قوه تعقل است که در نتیجه آن، نفس انسان بر افعال خارق عادت، مانند اعجاز و کرامات، قدرت پیدا می‌کند. پس افعال خارق عادت عقلی، بالاترین و کامل‌ترین نوع خوارق عادات هستند. البته نفوس از حیث درجات و مراتب حدس و اتصال به عالم نور متفاوت‌اند. بعضی نفوس بدون آموزش، در کوتاه‌ترین زمان

ممکن، به شدت اشراقات علویه به سبب قوه حدس خود، عالی‌ترین امور را ادراک و مشاهده می‌کنند و این عالی‌ترین درجه حدس است که به این نوع ادراک نفس، نفس قدسی نیز گفته می‌شود. بیشتر انسان‌ها نمی‌توانند از این راه اموری را ادراک و مشاهده کنند، مگر شمار اندکی که به سختی از راه تفکر و عبادت و ریاضت‌های مشروع، در مدت‌زمان طولانی، ممکن است اموری را ادراک و مشاهده کنند و از این راه، اتصال به عقل فعال و مبادی عالی‌ه پیدا کنند که در نتیجه آن، به بیشتر معلومات آگاهی یابند (صدرالدین شیرازی، ۱۳۷۵، ص ۳۴۲). این نوع ادراک معمولاً برای نبی و ولی ممکن است. البته نفوس انسان‌ها دارای مراتب‌اند، کسی که به بالاترین مراتب از کمال و معرفت برسد، می‌تواند به اسرار عالم غیب معرفت یابد و بر انجام افعال خارق عادت توانا شود؛ اگرچه ممکن است چنین فردی افعال خارق عادت را ایجاد نکند، ولی قدرت و توانایی‌اش را دارد. از این‌رو، معرفت در کمال قوه عقل نظری دارای درجات شدت و ضعف است که کامل‌ترین مراتب آن در نفوس انسان‌های کامل تحقق پیدا می‌کند. از این‌رو است که صدرالمتألهین گاهی از آن مراتب، به کمال و نقص تعبیر می‌کند و درباره آن می‌گوید:

الموجب لخوارق العوائد هو القوة النظرية و هي أيضاً منقسمة إلى بالغة حد الكمال و ناقصة فيه و البالغة تنقسم إلى ما يحتاج إلى تعليم بشري كما هو أكثر و هم منقسمون إلى ما يتعلم سريعاً و إلى ما يتعلم بطيئاً على مراتب غير محدودة و إلى ما هو غير محتاج إلى تعليم بشري بل يفهم الإشارات الفائضة من الجنبه العالية الشريفة (همو، ۱۳۶۳، ص ۴۷۰).

او معتقد است یکی از چیزهایی که موجب افعال خارق عادت می‌شود، قوه نظری است که به دو دسته تقسیم می‌شود. یا به حد کمال نهایی می‌رسد و یا ناقص است. قوه نظری که به حد کمال رسیده است، نیز به چند دسته تقسیم می‌شود، یا نیازمند تعلیم بشری است یا نیازمند تعلیم بشری نیست. اما قوه نظری که نیازمند تعلیم بشری است، دارای مراتب است و محدودیتی ندارد یا با سرعت انجام می‌شود و یا به بطء و کندی؛ بستگی به ظرفیت و استعداد فردی انسان دارد. اما آن‌که نیازمند تعلیم بشری نیست، در این صورت علم لدنی از راه اشراقات عالی‌ه به نفس افزوده می‌شود که در این صورت، نفس با توجه به افزوده اشراقات الهی بر اسرار عالم آگاهی پیدا می‌کند و از این طریق، قدرت بر انجام افعال خارق عادت پیدا می‌کند. اما اگر کمال قوه عقل نظری به کندی انجام شود و یا از طریق راه‌های متعارف انجام شود، ولی به حد‌اعلای کمال و معرفت نرسد، صدور افعال خارق عادت مشکل است.

در اینجا لازم است به این نکته اشاره شود که منظور از کمال قوه عقل نظری به معنای قوت عقل بحثی نیست؛ بلکه به معنای گسترش و قوت یافتن شهود حقایق عالم غیب است که در واقع انسان با

ارتقای وجودی و اتصال به مبادی عالییه، به همه آنچه در مراتب مادون می‌گذرد، اشراف پیدا می‌کند. این‌گونه کمال قوه عقل، مخصوص خارق عادت نظری است که انسان حقایق عالم را از طریق علم لدنی ادراک و مشاهده می‌کند. از این‌رو بزرگ‌ترین و کامل‌ترین خوارق عادات، خوارق عادت نظری هستند، مانند معجزه و کرامت پیامبران و اولیای الهی.

براین اساس، قرآن کریم که یکی از معجزات جاویدان پیامبر اکرم ﷺ است، از نوع معجزه نظری بوده و از سایر معجزات مانند معجزات خیالی و حسی، عالی‌تر و کامل‌تر است. همان‌طور که عالم عقل کامل‌ترین و بالاترین مراتب عالم هستی است و از عالم خیال و عالم حس به مراتب بالاتر و کامل‌تر است، قرآن که معجزه نظری است نیز کامل‌ترین و عالی‌ترین معجزه است. صدرالمتألهین در این باره می‌گوید:

كان أعظم معجزات نبينا ﷺ، القرآن، و هو مشتمل على المعارف الإلهية و حقائق المبدأ و المعاد، على وجه عجز عن دركها إلا الأقلين من العلماء الراسخين من أمته، و فيه الإخبار عن المغيبات و الأفعال الخارقة للعادات، إلا أن نفسه من المعجزات العقلية التي كلت أذهان العقلاء عن دركها و خرس ألسن الفصحاء عن وصفها (صدرالدين شیرازی، ۱۳۵۴، ص ۴۸۳).

به‌همین دلیل، قرآن کریم عالی‌ترین معجزه‌ای است که برای انسان از طرف خداوند متعال فرستاده شده است که بالاتر از آن، معجزه دیگری قابل تصور نیست. به تعبیر دیگر، قرآن یکی از معجزات جاویدان است که دارای انواع جلوه‌های اعجاز است و کامل‌ترین و عالی‌ترین جلوه‌های اعجاز آن، جهت عقلی آن است؛ زیرا قرآن در بهترین اسلوب، عالی‌ترین معارف و علوم و حیانی را سازمان‌دهی کرده است. همچنین قرآن کریم از نظر محتوا دارای بالاترین معارف الهی است و دارای هماهنگی بوده و هیچ‌گونه تعارضی در آن وجود ندارد.

۲. افعال خارق عادت تخیلی

یکی دیگر از چیزهایی که موجب خارق عادت می‌شود، قوه تخیل است که به کمال رسیده باشد. کمال قوه متخیله انسان، مشاهده کردن اشباح مثالی و خبر دادن از امور غیبی جزئییه است؛ زیرا نفس انسان در این مرتبه، از بعضی اخبار جزئی گذشته و از حال و آینده خبر می‌دهد. نفس انسان در قوه متخیله خود، عالم غیب را در بیداری مشاهده می‌کند و برای او صور مثالی غیبی شبیه‌سازی می‌شود و صداها را امور حسی را از ملکوت اوسط (عالم مثال) و غیر آن می‌شنود. از این طریق، ملائکه حامل وحی را مشاهده می‌کند و کلام منظوم را از جانب خداوند می‌شنود و کلام مکتوبی را از جانب خداوند متعال

به صورت صحیفه از ملائکه اخذ می‌کند. چنین قوه متخیله‌ای مربوط به نبی می‌شود (همو، ۱۳۷۵، ص ۳۴۲)؛ زیرا غیرنبی نمی‌تواند از سوی خداوند کلام منظوم را بشنود و کلام مکتوب را از طریق ملائکه وحی دریافت کند. به همین جهت، عالی‌ترین قوه تخیل مخصوص نبی است. اما سطح پایین‌تر آن در غیرنبی نیز یافت می‌شود.

صدرالمتألهین در این باره می‌گوید: «الموجب لخوارق المعهودات هی القوة المتخیلة و هی منقسمة إلى قوة عاصیة و إلى قوة عاجزة مطیعة علی مراتب غیر محصورة و...» (همان)؛ یعنی قوه متخیله نیز به قوه عاصی، مطیع و متوسط بین آن دو، تقسیم می‌شود.

نخست اینکه قوه عاصی برای عوام است که گاهی صورت قبایح محسوسات فانیه، به جای صورت حسنه معقولات باقیه نشان داده می‌شود، مانند قول خداوند متعال که می‌فرماید: «أَفَمَنْ زُيِّنَ لَهُ سُوءُ عَمَلِهِ فَرَآهُ حَسَنًا» (فاطر، ۸). آیا کسانی که عمل زشت و ناشایست خود را زیبا می‌بینند، با کسانی که عمل خوب و بد را به درستی تشخیص می‌دهند، مساوی و برابرند. این آیه در مورد اعمال کافران و بدکارانی است که برای توجیه اعمال زشتشان از قوه متخیله استفاده می‌کند.

صورت دوم قوه متخیله که واقعیت و حقیقت صور را آن گونه که هست مشاهده می‌کند، مانند تصور کردن سوانح امور غیبی را که برای انسان متمثل می‌شود، مانند پیامبر اکرم ﷺ که امور غیبی را بدون اشتباه مشاهده می‌کرد و تمائیل اخروی را بدون خلط و آمیزش و زینت، درک می‌کرد؛ حتی به جایی رسیده بود که شیطان تسلیم او شده بود؛ چنان که پیامبر اکرم ﷺ در حدیثی می‌فرماید: «أَسْلَمَ شَيْطَانِي عَلَى يَدِي وَأَعَانَنِي اللَّهُ عَلَيْهِ» (علوی عاملی، ۱۳۸۵، ص ۶۷)؛ یعنی شیطانم به دست خودم مسلمان شد و خداوند یاری‌ام کرد تا بر او چیره شوم. پس نفس پیامبر ﷺ مطیع الهی است و این نوع قوه متخیله برای انبیاء ﷺ است.

سوم نفسی که بین دو نفس عاصی و مطیع است، مانند قوه متخیله نفوس اولیای الهی و عرفای ربانی که نسبت به انسان‌های معمولی بالاترند و نسبت به انبیای الهی پایین‌تر (صدرالدین شیرازی، ۱۳۶۳، ص ۴۷۳).

۳. افعال خارق عادت حسی

یکی از چیزهایی که موجب افعال خارق عادت می‌شود کمال قوه حسی است. کمال قوه حسی، عبارت است از قوه و قدرت بسیار مؤثری در ذات نفس، از جانب جزء عملی و همراه با قوای تحریکیه نفس که قادر بر تأثیرگذاری هیولای عالم است. این نوع نفس در عالم به شکلی تصرف می‌کند که موجب افعال خارق عادت

می‌شود؛ به همین جهت این نوع نفس می‌تواند صورتی را از ماده‌ای جدا کند و صورتی را به ماده دیگری بیوشاند. برای نمونه: هوا را تبدیل به ابر کند که سبب باران شود و بیماری بی‌درمان را شفا دهد و عصبی را تبدیل به اژدها کند و سبب ایجاد طوفان و زلزله شود؛ از این جهت در عالم به شکلی تصرف می‌کند که گویا عالم بدن اوست. این تصرف به شکلی انجام می‌شود که موجب افعال خارق عادت می‌گردد (همو، ۱۳۷۵، ص ۳۴۱). در جای دیگر صدرالمتألهین در این باره می‌گوید: «أن النفس من سنخ الملكوت كما دریت و الملكوتیون علل بالطبع لما یجری فی عالمنا من الأكوان و الصور الحادثة فالحوادث الأرضية منقادة لها طوعاً و کرهاً فالنفس التي هی شعلة منها تؤثر مثل تأثيرها علی حسب طاقتها و...» (همو، ۱۳۶۳، ص ۴۶۸).

به نظر صدرالمتألهین نفس از سنخ عالم ملکوت است. همان طوری که ملکوتیان علت به وجود آوردن پدیده‌ها در عالم و جهان ما هستند و در آن‌ها تصرف می‌کنند و آن‌ها را مطیع خود قرار می‌دهند، نفس هم که از سنخ عالم ملکوت است، هم در بدن خود و هم در قوه‌های درونی خود تصرف می‌کند، مانند تصرف در اجزای بدن مادی خود، مانند حرکت دادن دست و پا و امثال آن‌ها، یا در امور معنوی و درونی خود تصرف می‌کند، مانند شجاعت و شهوت و غضب و محبت و دوستی و امثال آن‌ها. این نفس اگر به بالاترین اندازه کمال برسد، افزون بر تصرف در خودش، در دیگران نیز تصرف می‌کند و آن‌ها را به تسخیر خود درمی‌آورد و به گونه‌ای در آن‌ها تصرف می‌کند که موجب خرق عادت می‌شود. به عبارت دیگر ملکوتیان ذاتاً در سلسله پدیده‌های طبیعی‌اند، همان گونه که صدرالمتألهین می‌فرماید قدرت تصرف و نفوذ نفس در اعضا و بدن، نخستین مرحله از افعال ملکوتی اوست و متناسب با اشتداد و تعالی نفس، گستره تصرفات آن وسیع‌تر می‌شود و به جایی می‌رسد که کل جهان طبیعت به منزله اعضا و جوارح او و مطیع فرمان او می‌شود. وی در جای دیگر در این باره می‌گوید: «فیستوعب سلطان تسخیرها و تدبیرها لغير بدنها بل تصیر جملة العالم الأرضی کبدنها فیتعدی نفوذ سلطنتها إلی هیولی عالم الکون و الفساد فیطیعها كما کانت مطیعة للنفوس العالیة» (همان، ص ۴۶۸)؛ یعنی این عالم به منزله بدن نفس انسان قرار می‌گیرد که در آن تصرف می‌کند، مانند سرد شدن آتش در داستان حضرت ابراهیم علیه السلام. از این جهت که نفس از سنخ عالم ملکوت است، اگر خوب شکوفا شود و به عالی‌ترین مقام از کمالات برسد، موجب افعال خارق عادت می‌شود.

از سوی دیگر نفس در نوع تصرف خود هم دارای مراتب است. گاهی در مرتبه قوه تعقل تصرف می‌کند، مانند نفس پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم که در مرتبه قوه تعقل خود تصرف می‌کند و نفس ناطقه‌اش را به اندازه‌ای جلا می‌دهد که به روح اعظم شباهت پیدا می‌کند و موجب دریافت عالی‌ترین معجزه عقلی یعنی قرآن می‌شود. گاهی نیز در مرتبه قوه تخیل خود تصرف می‌کند و از بعضی امور غیبی آگاه می‌شوند و از

حوادث آینده خبر می‌دهد. همچنین نفس انسان می‌تواند در مرتبه قوه حسی خود تصرف کند و در امور حسی تغییر ایجاد کند، مانند تبدیل شدن عصای حضرت موسی علیه السلام به مار و اژدها. در نتیجه نفس انسان با داشتن صفای باطنی و کمال قوه عقلی، کمال قوه تخیلی و کمال قوه حسی، می‌تواند در عالم تصرف کند و این تصرف به گونه‌ی باشد که سبب ایجاد افعال خارق عادت شود. پیامبران الهی جمیع این امور را به عالی‌ترین مرتبه آن داشتند که از آن‌ها معجزه و کرامات بسیاری صادر می‌شد. صدرالمتألهین در این باره می‌گوید:

فالنبي بشخصية الوجدانية كأنه ملك و فلك و ملك فهو جامع المنشآت الثلاث بكمالها فبروحه من الملكوت الأعلى و بنفسه من الملكوت الأوسط و بطبعه من الملكوت الأسفل فهو خليفة الله و مجمع مظاهر الأسماء الإلهية و كلمات الله التامات كما قال نبينا ﷺ: أوتيت جوامع الكلم (صدرالدین شیرازی، ۱۳۷۵، ص ۳۴۴).

مقایسه دو دیدگاه

در مقایسه دیدگاه مولوی و صدرالمتألهین درباره چیستی افعال خارق عادت نفس، می‌توان گفت دیدگاه آنان دارای شباهت‌های فراوانی است، اما با این حال با هم تفاوت‌هایی نیز دارد.

الف) شباهت‌ها

مولوی و ملاصدرا هر دو انسان را دارای دو ساحت جسمانی و روحانی دانسته، نفس و روح آدمی را حقیقت وی می‌دانند. از دیدگاه این دو اندیشمند، انسان در حال تغییر و دگرگونی است و نفس انسان به واسطه کسب کمالات و معارف، به مبادی عالی‌تر متصل شده، بر اسرار و اسباب عالم ملک و ملکوت آگاه می‌شود و آنگاه قوت و توانایی انجام افعال خارق عادت را به دست می‌آورد.

درباره افعال خارق عادت باید گفت اولاً قدرت بر انجام آن با موهبت الهی نیز همراه است و ثانیاً افعال خارق عادت از طریق علت‌ها و معلول‌های فراطبیعی و فراحسی انجام می‌پذیرد.

ب) تفاوت‌ها

در اندیشه مولوی یگانه مؤثر واقعی در همه افعال و آثار، خداوند است؛ با این تفاوت که فاعلیت او در افعال طبیعی در پرده اسباب ظاهری پنهان گشته، ولی در افعال خارق عادت آشکار می‌شود. همچنین

مولوی افعال خارق عادت را براساس کشف و شهود عرفانی در قالب شعر و تمثیل و داستان بیان کرده و کسب کمال و معرفت را از طریق کشف و شهود اسما و صفات الهی در زهد و عبادت و موهبت الهی می‌داند؛ زیرا انسان از این طریق بر اسرار و اسباب عالم غیب و شهادت آگاه شده و بر افعال خارق عادت، قدرت و توانایی پیدا می‌کند.

اما در اندیشه صدرالمتألهین افعال خارق عادت برحسب مراتب سه‌گانه انسان طبقه‌بندی می‌شود و انسان می‌تواند با سیر اشتدادی و وجودی به لحاظ قوای عقلی یا خیالی و یا حسی به کمالات فراطبیعی برسد. از سوی دیگر او تحقق عینی افعال خارق عادت را با دستگاه منظم فلسفی تبیین کرده، کسب کمال و معرفت نفس انسان را از طریق اتصال به عقل فعال به مبادی عالییه و امداد الهی می‌داند. براین اساس، نفس انسان از این طریق به اسرار و علل عالم غیب و شهادت آگاهی یافته و بر انجام افعال خارق عادت، قدرت و توانایی پیدا می‌کند.

نتیجه‌گیری

بررسی و مقایسه دیدگاه عرفانی و فلسفی مولوی و صدرالمتألهین، به این نتیجه انجامید که وقوع و ثبوت عینی افعال خارق عادت نفس انسان، قابل اثبات است. نفس انسان با ریاضت و کاستن از اشتغال و تعلق به طبیعت و با کسب تجرد، می‌تواند به توانمندی‌های فراطبیعی دست‌یابد و افعال خارق عادت را ایجاد کند. از دیدگاه مولوی خداوند یگانه مؤثر و فاعل در همه افعال و آثار است، جز اینکه فاعلیت او در افعال طبیعی در پرده اسباب ظاهری پنهان گشته، ولی در افعال خارق عادت ظاهر می‌شود. از دیدگاه صدرالمتألهین افعال خارق عادت براساس مراتب سه‌گانه انسان دسته‌بندی می‌شود و انسان با سیر اشتدادی و وجودی به کمالات فراطبیعی دست می‌یابد.

منابع

۱. قرآن کریم.
۲. بستانی، فواد افرایم، ۱۳۷۵، *فرهنگ ابجدی عربی فارسی*، چاپ دوم، ترجمه رضا مهیار، تهران، انتشارات اسلامی.
۳. تهانوی، محمدعلی بن علی، ۱۹۹۶م، *موسوعة کشف اصطلاحات الفنون و العلوم*، زیر نظر رفیق عجم، ترجمه و تحقیق از عبدالله خالدی، جورج زیناتی و علی فرید دحروج، بیروت، مکتبه لبنان ناشرون.
۴. حسن زاده آملی، حسن، ۱۳۶۶، *اتحاد عاقل و معقول*، چاپ دوم، تهران، انتشارات حکمت.
۵. دهخدا، علی اکبر، ۱۳۷۷، *لغت نامه دهخدا*، چاپ دوم از دوره جدید، تهران، انتشارات دانشگاه تهران.
۶. زمانی، کریم، ۱۳۹۸، *شرح جامع مثنوی معنوی*، چاپ پنجاه و سوم، تهران، انتشارات اطلاعات.
۷. سجادی، سید جعفر، ۱۳۷۳، *فرهنگ معارف اسلامی*، چاپ سوم، تهران، انتشارات کوش.
۸. صدرالدین شیرازی، محمدبن ابراهیم، ۱۳۵۴، *المبدأ و المعاد*، تهران، انجمن حکمت و فلسفه ایران.
۹. _____، ۱۳۶۳، *مفاتیح الغیب*، تعلیقه از ملاعلی نوری، تصحیح و مقدمه از محمد خواجوی، تهران، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، انجمن اسلامی حکمت و فلسفه ایران.
۱۰. _____، ۱۳۶۸، *الحکمة المتعالیة فی الاسفار العقلیة الاربعة*، تعلیقات سبزواری، هادی بن مهدی و دیگران، تهران، مکتبه المصطفوی.
۱۱. _____، ۱۳۷۵، *شواهد الربوبیة*، با تصحیح سیدجلال الدین آشتیانی و حاشیه ملاهادی سبزواری، بیروت، مؤسسه تاریخ العربی.
۱۲. _____، بی تا، *شرح الهدایة الاثیریة*، بیروت، مؤسسه تاریخ العربی.
۱۳. طریحی، فخرالدین، ۱۴۱۶ق، *مجمع البحرین*، چاپ سوم، تهران، انتشارات مرتضوی.
۱۴. علوی عاملی، احمدبن زین العابدین، ۱۳۸۵، *حاشیة علی اصول الکافی*، قم، انتشارات دارالحدیث.
۱۵. مولوی، محمد، ۱۳۷۵ الف، *اسطرلاب حق؛ گزیده فیہ ما فیہ*، ویراستار دکتر محمدعلی موحد، تهران، انتشارات سخن.
۱۶. _____، ۱۳۷۵ ب، *مثنوی معنوی*، تصحیح رینولد ا. نیکلسون، تهران، انتشارات توس.